

سید حسین العطاس و مسئله روشنفکران •

سید جواد میری^{۱۱}

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵)

چکیده

درک سید حسین العطاس از مفهوم «روشنفکر» را چگونه باید فهمید؟ مسئله روشنفکران در جهان مدرن یکی از چالش‌برانگیزترین پرسش‌های علوم انسانی و اجتماعی است. العطاس میان نقش روشنفکران در جوامع در حال توسعه و توسعه‌یافته تمایز قائل است. مفروضات بنیادی نگرش العطاس، به‌عنوان یک اندیشمند پسااستعماری از مالزی، درباره نقش روشنفکران در جوامع در حال توسعه چیست؟ روایت‌های غیراروپامحور زیادی درباره نقش روشنفکران در جهان معاصر وجود دارد. برای مثال می‌توان به علی شریعتی، جلال آل احمد و ادوارد سعید اشاره کرد. اما تنها اندکی بر نگرش العطاس در ارتباط با آینده روشنفکران مدرن در دنیا و به‌خصوص در جوامع در حال توسعه کار کرده‌اند. به عبارت دیگر، در این مقاله بر مفهوم روشنفکر، آنگونه که العطاس آن را می‌فهمد، متمرکز خواهیم بود و تلاش خواهیم کرد مربوطیت این رویکرد را در بستر امروز جوامع در حال توسعه پیدا کنیم و در این باره که آیا تعامل انتقادی با این رویکرد غیراروپامحور می‌تواند در به‌کارگیری رویکرد العطاس در سطحی کلی و جهانی مؤثر باشد؟ بحث کنیم.

• مقاله علمی پژوهشی

<https://doi.org/10.22034/jss.2023.528367.1520>

^{۱۱}. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران s.miri@ihcs.as.ir

مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره شانزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱: ۸۳-۱۰۱

واژه‌های کلیدی: حسین العطاس، روشنفکری، اروپامحوری، تفکر انتقادی، علی شریعتی.

مقدمه و بیان مساله

سید حسین العطاس، متفکر و روشنفکر پسااستعماری مالزیایی، در آغاز کتاب *روشنفکران در جوامع در حال توسعه*^۱ چنین به الکساندر هرزن^۲ فیلسوف روسی اشاره می‌کند: «تنها دینی که به شما واگذار می‌کنم، دین انقلاب و دین اصلاحات اجتماعی عظیم است. نه بهشتی دارد و نه جایزه‌ای، تنها احساس درستی و وجدان شما» (هرزن، ۱۹۵۹: ۳۳۶-۳۳۷). در اینجا مفهوم کلیدی که باید به آن توجه شود شیوه تعامل هرزن به عنوان یک روشنفکر با مسئله اصلاحات اجتماعی و همچنین شیوه مواجهه العطاس با مسئله روشنفکر است. شاید این که رویکرد العطاس به مسئله روشنفکران را نوعی قرائت روسی شده از پراکسیس روشنفکری بخوانیم مبالغه نباشد. اما این که روسی کردن فعالیت روشنفکری را در ارجاع‌دهی‌های العطاس تنها تکراری از گفتار متفکران ادبی روس در قرن نوزدهم بدانیم قطعاً اشتباه است. آیا یک کشور به جامعه روشنفکری نیاز دارد؟ این پرسشی است که العطاس در همان ابتدای «روشنفکران در جوامع در حال توسعه»، که بذره‌های نوشتن آن را در ۱۹۶۸ ریخته بود، مطرح می‌کند. العطاس باور داشت که در «تاریخ روشنفکری مسائلی هست که همیشه نه به دلیل شرایط عینی، بلکه به دلیل چشم‌انداز محدود جوامع مشخصی نادیده گرفته شدند» (العطاس، ۱۹۷۷: ۴). جغرافیا در روایت العطاس از پراکسیس روشنفکری تأثیری شگرفی داشته و به همین دلیل است که او به مسئله بیداری روشنفکران در آسیا پرداخته و به آن با عنوان بیداری آسیایی^۳ اشاره به پیروزی ژاپن بر آسیا در سال ۱۹۰۵ اشاره می‌کند (همان). العطاس روشنفکر را این گونه تعریف می‌کند: «فردی که با استفاده از قوه عقل درباره ایده‌ها و مسائل غیرمادی می‌اندیشد» (همان).

^۱Intellectuals in Developing Society

^۲Alexander Herzen

^۳Alatas

^۴The Asian Awakening

العطاس فرضیه ایگنازیو سیلونه^۱ درباره زائد بودن روشنفکری را با چنین استدلالی نقد می‌کند:

«این نظر سیلونه که روشنفکران افکار عمومی را راهبری نمی‌کنند، یک قضاوت تاریخی درباره گروه‌ها و مکان‌های مشخص است و دارای تمامیت نیست» (همان: ۱۴).

به استدلال العطاس تز سیلونه نمی‌تواند در تمامی بسترهای تاریخی و اجتماعی کارکرد داشته باشد. او سپس پرسش ویژگی‌های خاص اجتماعی - تاریخی را به میان می‌کشد و ادعا می‌کند این مسئله توسط متفکران و محققان اروپامحور جدی گرفته نشده است. به همین علت است که او با بررسی طبقه روشنفکری در بسترهای غیرغربی به مفهوم «مقاطع مختلف تاریخی»^۲ ارجاع می‌دهد. او اینطور می‌نویسد:

«عنصر گمشده‌ای که اتفاقاً در مقطع تاریخی ما از همه نیز جالب‌تر است، ظهور یک گروه روشنفکری کارآمد است. در اروپا و آمریکا چنین گروهی وجود دارد. بنابراین مسائل حول این گروه بیشتر از شکل‌گیری آن مورد توجه قرار می‌گیرد» (همان: ۱۵).

اما نکته جالب توجه که باید عمیق‌تر بررسی شود تلاش خستگی‌ناپذیر العطاس برای ارجاع به الگوی اصلی روشنفکری مانند مدل روشنفکری روسی است. در ادبیات معاصر تقریباً اثری درباره ارتباط میان تاریخ روشنفکری روسی و رویکرد العطاس به پراکسیس روشنفکری وجود ندارد. این موضوع در بررسی تاریخ روشنفکری مالزی بسیار حائز اهمیت است. اما آنچه من به آن علاقه‌مندم رویکرد العطاس به روشنفکری و چگونگی فهم این موضوع توسط سید حسین العطاس است. همچنین مايلم بدانم چنین چارچوبی چگونه می‌تواند در وضعیت کلی و جهانی پراکسیس روشنفکری مورد استفاده قرار گیرد.

البته که مطالعه این «پیوند روسی»، که ما تنها گریزی به آن داشتیم، قطعاً موضوع پژوهش جالبی برای تاریخ‌شناسان اندیشه است. ما در این مقاله قرائت العطاس از مسئله روشنفکری را، که کم‌تر در جریان اصلی علوم اجتماعی و حلقه‌های اجتماعی و فلسفی در جهان به آن پرداخته شده است، بررسی خواهیم کرد.

اما العطاس چگونه مفهوم روشنفکری را فهم می‌کند؟ مسئله روشنفکری در جهان معاصر از چالش‌برانگیزترین مسائل علوم انسانی و اجتماعی است. در این مقاله بر تعریف و مفهوم روشنفکری در دیدگاه العطاس متمرکز خواهیم شد. می‌دانیم که از قرن ۱۸ تاکنون مفهوم روشنفکری بارها توسط متفکران اجتماعی، فلاسفه و نظریه‌پردازان اجتماعی ساخته، بازسازی،

^۱Ignazio Silone

^۲different stages of history

ساختار شکنی و بازتفسیر شده است. بنابراین از آنجا که نظریات متنوعی درباره این موضوع در ادبیات جهانی وجود دارد، نابالغانه است که تصور کنیم معنای آن واضح و روشن است. بنابراین پرسش اول این است که العطاس روشنفکری را چگونه تعریف می‌کند و بعد از آن می‌توانیم بررسی کنیم که چرا باید به روشنفکران در جوامع انسانی اهمیت دهیم؟ به عبارت دیگر، آیا در جوامع مدرن امروز روشنفکران نقشی دارند؟ این نقش‌ها چیست و در دیدگاه العطاس چه کارکردی دارد؟ پرسش سوم مربوطیت این ارزیابی در بستر جوامع در حال توسعه و فراتر از آن است. درواقع ما به امکان جهانی شدن فهم او از روشنفکران علاقه‌مندیم.

العطاس و روشنفکران: یک ساخت مفهومی

براساس یک تعبیر مورد توافق، مفهوم روشنفکر در قرن نوزدهم و در اروپا بروز پیدا کرد. روشنفکر مرد یا زنی است که به‌طور ذاتی با آنگونه از تفکر انتقادی که در بهبود جامعه قابل استفاده است سروکار دارد (گرفتون^۱، ۲۰۰۶: ۱-۳۲). درواقع، روشنفکران مانند یک گونه در جهان انسانی فهم می‌شدند که مانند دیگر گونه‌ها می‌اندیشند، بحث می‌کنند، می‌نویسند و ایده‌پردازی می‌کنند. البته مسلماً کسانی با این روش تاریخ‌نگاری مخالف هستند، اما اینجا فهم العطاس از مسئله برای ما مهم است.

به عبارت دیگر، می‌خواهیم بدانیم درک او از عبارت «روشنفکر» چه بود و منظورش از آن چه بود؟ العطاس در روشنفکران در جوامع در حال توسعه می‌نویسند که روشنفکران: «... در ترویج پیشرفت جامعه نقش اساسی ایفا می‌کنند...» (العطاس، ۱۹۷۷: XIV).

بنابراین در تعریف العطاس روشنفکر کسی است که نقش اساسی در پیشرفت جامعه ایفا می‌کند. البته باید به این مسئله فکر کرد که چرا کارکرد روشنفکری تا این اندازه برای العطاس اهمیت دارد. برای درگاه این موضع باید به دیدگاه فلسفی العطاس پرداخت. او معتقد است یک دانشمند اجتماعی را باید با یک مهندس مقایسه کرد:

از مهندسی که ساخت یک پل را مطالعه می‌کند انتظار می‌رود هرچند از برخی از انواع پل‌ها خوشش نیاید، اما به‌طور کلی طرفدار پل‌سازی باشد. درست است که ساختن پل ممکن است در یک مقطع و مکان خاص اولویت سیاست‌گذاری یک دولت نباشد، اما هدف دانش مهندسی در هر صورت باید معطوف به ساختن پل باشد و تمامی آموزش علمی او نیز باید در همین جهت باشد. وقتی ساختن پل را تجویز می‌کند، این کار دقیقاً در راستای اهداف علم اوست. من هم وقتی درباره نیاز

^۱Grafton

به روشنفکران بحث می‌کنم ... بر این اساس که آن‌ها نقشی اساسی را ایفا می‌کنند ... این نقش باید به‌عنوان علوم اجتماعی کاربردی در نظر گرفته شود. درست مانند باکتریولوژی که به امحای برخی از جرم‌ها می‌پردازند، علوم اجتماعی کاربردی نیز باید بتواند برخی پدیده‌ها را که مانع توسعه جوامع انسانی هستند محو کند (همان).

می‌توانیم ببینیم که العطاس از روشنفکران درکی هنجارگرا داشت و روشنفکر را کسی می‌دید که می‌تواند درباره جرم‌هایی که مانع پیشرفت جامعه انسانی هستند بیندیشد. او درواقع روشنفکران را باکتریولوژیست‌های بدن جامعه می‌دید. اگر چنین تفسیری از دیدگاه العطاس درباره روشنفکران درست باشد، می‌توان ادعا کرد که در دیدگاه فلسفی العطاس روشنفکران از جایگاهی متعالی برخوردارند.

البته باید به این نکته اشاره کرد که العطاس میان شرایط جوامع توسعه‌یافته و جوامع در حال توسعه تمایز قائل می‌شد و از این جهت برای روشنفکران استراتژی‌های متفاوتی را در نظر می‌گرفت. اما نباید فراموش کرد که العطاس چنین درکی از روشنفکری را بیش از نیم قرن گذشته به رشته تحریر درآورده و وضع بشر از آن زمان تاکنون به شکل دراماتیکی تغییر کرده است. اما همین تحولات در وضع بشری به ما اجازه می‌دهد نظریات العطاس را در بستر جهانی به کار ببندیم و آن را به دیدگاه محلی تقلیل ندهیم.

العطاس ادعا می‌کند که برخی پدیده‌ها قابلیت رشد در جوامع انسانی را از میان می‌برند. در اینجا باید پرسید کدام گروه از مردم می‌توانند این موانع را درک کنند و چه کسانی در جایگاهی هستند که بتوانند برای امحای آن دستور تجویز کنند؟ هرچند العطاس در روشنفکران در جوامع در حال توسعه از مفهوم توسعه استفاده می‌کند، اما بعید است که آن را مفهومی کمی در نظر بگیرد. به عبارت دیگر مفهوم توسعه در این چارچوب مفهومی قابل شمارش و اندازه‌گیری نیست.

برعکس، او فهمی کیفی از توسعه دارد و به همین دلیل است که مسئله روشنفکری را به عنوانی ملاک علامت‌گذاری بین جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه انتخاب می‌کند. به عبارت دیگر، اگر توسعه کاملاً کیفی تعریف نشود، می‌توانیم بگوییم که العطاس رشد جامعه بشری را به‌طور کلی در نظر می‌گیرد و به همین ترتیب درک او از روشنفکری نباید به شرایط محلی جوامع در حال توسعه محدود باشد. می‌توان گفت نظریات العطاس برای این که بتواند شرایط کلی جامعه بشری را در ارتباط با رشد انسانی و پدیده‌هایی که مانع از شکل‌گیری جامعه

مطلوب می‌شوند دربر بگیرد، باید دوباره ساخته و بازتفسیر شود. آیا این رویکرد من با افق‌های اولیه این مقاله در تضاد است؟

به نظر من نشانه‌های محکمی وجود دارند که ثابت می‌کنند متن العطاس رویکردی کلی‌تر از نگاه به مالزی و یا جوامع در حال توسعه دارد. به نظر ارتباط ارگانیکی میان ظهور روشنفکران و موقعیت‌های بحرانی وجود دارد. العطاس این ارتباط را این‌گونه بیان می‌کند: «... موقعیت‌های بحرانی ... معمولاً نیاز به روشنفکران را تشدید می‌کنند ... بدون اجتماعی از روشنفکران نمی‌توان به انتخاب راه حل آگاهانه و روشنگرانه در مواجهه با مشکلات امید داشت برای هر جامعه‌ای که می‌خواهد جامعه‌ای خوب باشد امید داشت» (۱۹۷۷: XV).

در زمانی که العطاس بر تز خود درباره اجتماع روشنفکران در جوامع در حال توسعه کار می‌کرد شکاف گسترده‌ای میان جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه وجود داشت. اما واقعیت جهان امروز تغییر کرده و به ما اجازه می‌دهد تز العطاس را در تمامیت خود بخوانیم. درواقع موقعیت‌های بحرانی جهان امروز به نوعی میان تمامیت جوامع بشری (البته با اختلافاتی) مشترک است.

آیا العطاس تعریف مشخصی از روشنفکر دارد؟ هنگامی که به آثار او با دقت بیشتری نگاه می‌کنیم می‌فهمیم که برای او ابعاد کارکرد روشنفکری برای مثال در بستر جامعه مالزی از دیگر ابعاد روشنفکری در جوامع مدرن مهم‌تر بوده است. البته بدین معنا نیست که او تعریفی آکادمیک از روشنفکری ارائه نمی‌دهد. به نظر العطاس روشنفکر: «... رهبران فکری ... (با توانایی ایجاد آگاهی) درباره مسائل اساسی هستند ... که انسان و جامعه با آن مواجه است» (۱۹۷۷: ۱).

العطاس همچنین به مسئله مستمر دیگری در تاریخ بشر اشاره می‌کند که در جوامع مختلف و مقاطع مختلف تاریخی مانع از ظهور روشنفکران شده است. او در این باره چنین می‌گوید:

«در تاریخ روشنفکری، از پرداختن به مسائل نه به‌خاطر شرایط عینی، بلکه به‌دلیل چشم‌انداز محدود (مردم) جامعه غفلت شده است ...» (۱۹۷۷: ۴).

می‌توان گفت علی‌رغم کمبود آگاهی از نیاز به تلاش روشنفکرانه در جامعه، گفته العطاس مبنی بر «ضرورت تاریخی زندگی روشنفکرانه» مربوطیتی جهانی و قابل تعمیم به جوامع مختلف دارد. هرچند العطاس تلاش می‌کند فعالیت خود را به بستر مالزی محدود کند، اما واضح است که مسائلی جهانی وجود دارند که با استفاده از تعریف سارتر از روشنفکری نیاز به

دخالت متفکران روشنفکر دارد. از میان این مسائل می‌توان به پوپولیسم، نژادگرایی ساختاری، جنگ‌ها، نسل‌کشی، کشتار انسانی، زیست‌بوم‌کشی و نیهیلیسم اشاره کرد.

پیش‌تر اشاره کردیم که العطاس روشنفکران را راهبران فکری می‌داند، اما این تعریف آنقدر کلی است که نمی‌تواند به‌عنوان یک تعریف کاربردی استفاده شود. در اینجا باید به کلمات خود العطاس مراجعه کنیم. او در روشنفکران و کارکرد آنها روشنفکر را فردی تعریف می‌کند که:

«... با استفاده از قوه خرد درباره مسائل غیرمادی و ایده‌ها می‌اندیشد» (۱۹۷۷: ۸).

روشنفکران درباره مسائل اجتماعی دارای دیدگاه هستند و از این‌رو باید میان روشنفکر و اساتید دانشگاه یا افراد دارای مدرک دانشگاهی تمایز قائل شد. العطاس از چنین بینشی برخوردار بود:

«... هرچند معمولاً این دو باهم گره می‌خورند، اما داشتن مدرک دانشگاهی لزوماً فرد را روشنفکر نمی‌کند. افراد بسیاری هستند که مدارک دانشگاهی دارند، اما در توسعه رشته خود و یا یافتن راه حل برای مسائلی که در آن حوزه وجود دارند نمی‌کوشند. از طرف دیگر، کسی که لزوماً دارای دانش و شایستگی آکادمیک نیست، اگر از ظرفیت‌های فکری خود استفاده کند و درباره موضوع مورد علاقه خود دانش کافی کسب کند، می‌تواند روشنفکر به حساب بیاید» (۱۹۷۷: ۸).

درواقع العطاس میان نخبگان دانشگاهی که بیشتر آن‌ها را متخصص می‌داند و روشنفکران که دارای دغدغه دانشگاهی، برای مثال احساس مسئولیت به جامعه یا اجتماع خودشان هستند، تمایز قائل می‌شود.

سید حسین العطاس شش ویژگی مشخص را (که به آن‌ها خواهیم پرداخت) برای روشنفکران قائل می‌شود که البته در یک حالت کلی می‌توانند ویژگی‌های هر فردی نیز باشند. چرا من اصرار دارم که این ویژگی‌ها مختص به تمامی روشنفکران هستند و نباید تنها به بستر اجتماعی جوامع در حال توسعه محدود باشند؟

نخست به این دلیل که نظریه‌ها و اندیشه‌های نظریه‌پردازان فرعی غالباً در جامعه‌شناسی جهانی و بسترهای نظریه اجتماعی دست‌کم گرفته می‌شوند و آن‌ها را محدود به «بسترها» به حساب می‌آورند. این در حالی است که نظریه‌های اروپامحور از مقبولیت جهانی برخوردارند و در سطح فرافرهنگی قابل استفاده هستند. حقیقت این است که چنین تصوراتی نه تنها درست نیستند، بلکه براساس نظرات مخدوشی شکل گرفته اند که باید با جزئیات مورد بحث قرار گیرد. نظریه‌های فرعی نه تنها در سطح محلی قابل استفاده هستند، بلکه در سطوح کلی هم

قابل استفاده هستند و می‌توانند در پرداختن به مسائل کم‌تر نظریه‌پردازی شده^{۱۹} که چارچوب‌های نظری موجود از پرداختن به آن‌ها ناتوانند مفید به کار گرفته شوند. یافتن شجاعت آکادمیک در دهه ۱۹۷۰ میلادی مانند العطاس که به مسئله روشنفکری و کارکرد روشنفکران در پرداختن به مسائل اجتماعی در کشورهای در حال توسعه پرداخت بسیار سخت است و نباید کمبود بروز چنین شجاعتی را فقط از جنبه روان‌شناختی در نظر گرفت، بلکه باید این واقعیت را در نظر گرفت که بروز شجاعت مواجهه نظری با قدرتمندان و مدیران استعماری تقریباً به لحاظ تاریخی غیرممکن بوده است.

العطاس از پیش‌تازان نظریه‌پردازی درباره «ذهن اسیر» بود. اما شرایط تاریخی به نظریه‌پردازان پسااستعماری و استعمارزدایی اجازه نداد تخیل خود را از آن فراتر ببرند. به عبارت دیگر، هرچند نیم قرن پیش در جوامع به حاشیه‌رفته و تازه استعمارزدایی شده ممکن نبود رویکرد العطاس به روشنفکران را ساختارشکنی کرد و آن را در تمامیت خود به کار برد، امروز این امر ممکن شده است. همانطور که گفته شد العطاس برای روشنفکران شش ویژگی مشخص قائل می‌شد:

(۱) از تمامی طبقات البته با نسبت‌های متفاوت هستند، (۲) حامی و یا بر علیه جنبش‌های سیاسی یا فرهنگی مختلف هستند، (۳) حرفه آن‌ها به صورت کلی غیرمقرراتی است و در بیشتر اوقات نویسنده، استاد، شاعر و ژورنالیست و غیره هستند، (۴) تا حد نسبتاً مشخصی از جامعه فاصله دارند و با گروه خودشان بیشتر سروکار دارند، (۵) تنها به جنبه‌های تکنیکی و مکانیزه دانش علاقه‌مند نیستند و ایده‌پردازی درباره دین، زندگی شایسته، هنر، ناسیونالیسم، برنامه‌ریزی اقتصادی، فرهنگ و غیره به جهان فکری آن‌ها تعلق دارد. علاوه بر این، روشنفکران بر عکس متخصصان مسائل را در سطح گسترده‌تر می‌بینند و مناسبات میان آن‌ها و تمامیت آن‌ها را در نظر می‌گیرند، (۶) جامعه روشنفکران همیشه بخش کوچکی از جامعه بوده است (۱۹۷۷: ۹-۸).

اینجا به وضوح می‌توانیم مشاهده کنیم که این مشخصه‌های کلی روشنفکران می‌توانند برای فهم فعالیت‌های روشنفکری در هر جامعه انسانی به کار گرفته شوند و لزوماً به جوامع توسعه‌یافته، در حال توسعه و حتی توسعه‌نیافته محدود نباشند. به عبارت دیگر، «روشنفکران در جوامع در حال توسعه» می‌تواند بدون محدود شدن به جوامع فرعی و یا جنوب شرقی آسیا، به عنوان گفتمانی در عرصه روشنفکران در جهان معاصر در نظر گرفته شود.

^{۱۹} Undertheorization

برای مثال، ژان پل سارتر، نوام چامسکی، ادوارد سعید، میشل فوکو و آنتونیو گرامشی به شیوه‌های مختلفی درباره نقش روشنفکران در جوامع مدرن سخن گفته‌اند و نظریات آن‌ها به‌عنوان پارادایم‌های معیار در بیان پروبلماتیک روشنفکری پذیرفته شده است، اما در ادبیات معاصر آکادمیسین‌های بسیار اندکی به وجود گفتمان العطاس از روشنفکران اشاره کرده‌اند. چرا اینطور است؟ آیا فهم او ضعیف بوده است؟ آیا چارچوب‌های تحلیلی او در مقایسه با گفتمان‌های جهانی درباره روشنفکری غیرقابل استفاده است؟

از آنجا که العطاس یک متفکر اجتماعی آگاه بوده، عمیقاً به پیچیدگی‌های مسائل اجتماعی و اتفاقاً به مفهوم‌سازی همین پیچیدگی‌ها در بستر جامعه‌شناختی و واقعیات اجتماعی پرداخته است، بعید می‌دانم که اینطور باشد. پس چرا در سطح جهانی و در بحث‌های جامعه‌شناختی جریان اصلی درباره روشنفکران از او نمی‌شنویم؟ درباره دلایل غیاب سیستماتیک العطاس در حلقه‌های نظریه اجتماعی و جامعه‌شناسی جریان اصلی دلایل متعددی را می‌توان ذکر کرد. اما دو دلیل را می‌توان به‌عنوان انگیزه‌های اصلی آن دسته‌بندی کرد: نخست، هژمونی اروپامحوری در آکادمی است که پدیده تازه‌ای نیست و منتقدان پسالاستعماری بسیار به آن پرداخته‌اند (کاپلز^{۲۰} و گروسفوجل^{۲۱} ۲۰۱۹) و بنابراین بیشتر درباره آن توضیح نمی‌دهم و فقط بر حقیقت آن صحنه می‌گذارم. دلیل دوم طبیعتی درونی^{۲۲} دارد، اما من از آن به‌عنوان دورنمای ذهنی العطاس در بحث درباره نقش روشنفکران یاد می‌کنم.

العطاس توجه خود را به روشنفکران در جوامع در حال توسعه اختصاص داد و هر جا به جوامع توسعه‌یافته اشاره می‌کند به‌نظر می‌آید مسائل و مشکلات در بستر اروپایی - آمریکایی در دیدگاه او آنقدر متفاوت هستند که نمی‌توان آن‌ها را با شرایط جوامع در حال توسعه مقایسه کرد. به عبارت دیگر، به‌نظر می‌آید نوعی بازدارنده درونی وجود دارد که مانع از تعمیم یافته‌های العطاس درباره روشنفکران به بستری جهان‌شمول می‌شود. در اینجا بیشتر بر آن جنبه‌هایی از تحلیل و نظریات العطاس که امکان ساختارشکنی و بازسازی و سپس استفاده در بسترهای کلی‌تر دارند متمرکز خواهیم شد. شش ویژگی که العطاس برای روشنفکران برمی‌شمارد همگی کلی و جهان‌شمول هستند و به راحتی فراتر از مرزهای جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه می‌روند. از بارزترین این ویژگی‌ها تمایزی است که او میان روشنفکر و متخصص قائل می‌شود.

^{۲۰}Cupples

^{۲۱}Grosfoguel

^{۲۲}internal nature

امروز با لشکری از متخصصان روبه‌رو هستیم که مدارک مختلفی هم دارند. العطاس نقش راهبری آن‌ها را رد می‌کند. اما چرا متخصصان به نظر العطاس نمی‌توانند رهبران مدرن جوامع انسانی باشند؟ آیا چنین نیست که در جوامعی پیچیده که تقسیم کار باعث به‌وجود آمدن برتری تخصصی/تخصص‌گرایی در بطن مدرنیته شده است زندگی نمی‌کنیم؟

به عبارت دیگر، حکمرانی تفکر رشته‌ای^{۲۳} باعث شده تخصص به‌عنوان یک ارزش که ماشین مدرنیته بدون آن فروخواهد پاشید شناخته شود. اگر چنین باشد، چرا العطاس به جای توبیخ تخصص بر نقش روشنفکران متمرکز می‌شود؟ این پرسش از آن جهت که فقط به جوامع در حال توسعه مربوط نمی‌شود اهمیت دارد. برعکس، تخصص‌گرایی و طبقه‌بندی دانش و فعالیت‌های انسانی در جوامع توسعه‌یافته شایع‌تر از جوامع در حال توسعه هستند و بنابراین نقد العطاس باید اعتبار کلی بیشتری نسبت به قبل پیدا کند.

العطاس ادعا می‌کند که روشنفکران توانایی برخورداری از «نگرشی گسترده‌تر» (۱۹۷۷: ۸) را دارا هستند که به نظر او در ذهنیت متخصصان غایب است. این عدم برخورداری از نگرش گسترده در میان متخصصان خود را در میان اینتلیجنسیا^{۲۴} که مشخصاً دارای قدرت سیاسی هستند نشان می‌دهد. البته این نقد آنقدر مبهم است که مشخص نمی‌کند هنگام بحث درباره‌ی شایستگی‌های روشنفکران که در تضاد با متخصصان است منظور او دقیقاً از «نگرش گسترده» چیست.

آیا العطاس در جایی درباره‌ی این مفهوم کلیدی در ارتباط با روشنفکران شفاف‌سازی می‌کند؟ نگرش روشنفکران چگونه وسعت می‌یابد؟ اگر مقیاس این تعریف را معین کنیم، سپس می‌توانیم به امکان‌های نظریه‌پردازی کلی گفتمان العطاسی از روشنفکری، از آنجا که در هر مفهوم‌سازی کلی از لحاظ فلسفی تا حدی مشخصی به انتزاعی بودن نیاز است، بپردازیم.

می‌توان با این دیدگاه که هر نظریه برای این که در دسته‌ی نظریه‌های کلی قرار بگیرد باید تا حدی انتزاعی باشد مخالف بود. اما به هر صورت می‌توان چنین انتزاعی بودن را در درک العطاس از روشنفکران مشاهده کرد. روشنفکران متفکرانی با نگرش گسترده هستند، اما پرسشی که باید اینجا مطرح شود این است که گسترده بودن بینش شامل چه عناصری می‌شود؟ العطاس دو عامل تعیین‌کننده را در گستردگی نگرش برمی‌شمارد: نخست این که

^{۲۳}disciplinary

^{۲۴}intelligentsia: روشنفکران یا گروهی از افراد با تحصیلات عالی که از نفوذ سیاسی و فرهنگی برخوردار باشند.

روشنفکران امور را در میان‌نسبتی^{۲۵} خود می‌بینند و دوم این‌که روشنفکران توانایی دیدن تمامیت^{۲۶} امور را دارند (۱۹۷۷: ۸-۹).

به عبارت دیگر، به نظر العطاس روشنفکران یک طبقه اجتماعی هستند که از دو توانایی درک میان‌نسبتی و تمامیت امور برخوردارند. این دو توانایی درواقع شایستگی‌های کلی هستند که باید در هر تلاش جامعه‌شناسانه برای مطالعه گروه روشنفکران در هر جامعه انسانی به‌عنوان معیار در بستری جهانی درنظر گرفته شوند.

میان‌نسبتی و تمامیت به‌عنوان شاخصه‌های کلیدی روشنفکران

منظور از میان‌نسبتی و تام دیدن امور چیست؟ نخست، در جامعه افراد دیگری مانند «سیاسیون، حاکمان، علمای مذهبی، هنرمندان، صنعتگران، تاجران و اشرافیان» (همان: ۹) و متخصصان نیز به دسته نخبگان تعلق دارند، اما قابلیت فهم مسائل اجتماعی را در میان‌نسبتی و تمامیت آن ندارند. دوم، به نظر می‌آید العطاس برای القای این نکته که روشنفکران به گروه مشخصی در جامعه با کاربردی مشخص تعلق دارند تلاش می‌کند و به نظر او برای درک چنین کارکردی باید به تحلیل دو عنصر مشخص میان‌نسبتی و تمامیت بپردازیم.

به عبارت دیگر، نمی‌توان نقش و کارکرد دیگر نخبگان را که پیش‌تر به آن اشاره شد کتمان کرد، اما باید فرقی میان این کاربردها و کارکرد روشنفکری به شیوه‌ای که العطاس با میان‌نسبتی و تمامیت به آن‌ها اشاره می‌کند وجود داشته باشد. کارکرد روشنفکران به شکل زیر است:

«...راهبری در عرصه فکری. این روشنفکران هستند که مسائل جامعه را توضیح می‌دهند و برای آن راه حل پیدا می‌کنند. روشنفکران تولید ایده می‌کنند و آن را در میان اعضا نشر می‌دهند» (همان: ۹).

بنابراین هنگام پرداختن به میان‌نسبتی و تمامیت به‌عنوان دو ویژگی کلیدی روشنفکران باید آن را در نسبت با مفهوم راهبری ببینیم. البته درباره مفهوم راهبری جدل و منازعه وجود دارد و اندیشمندان آن را از منظرها و به شیوه‌های متفاوتی تعریف کرده‌اند. بنابراین باید فهمید العطاس دقیقاً این مفهوم را در کدام معنای آن به کار می‌برد.

در ارجاع به العطاس منظور از مفهوم راهبری چیست؟ العطاس با اشاره به راهبری روشنفکران به عمل در راستای راهبری توده‌ها از راه ارتقای تفکر انتقادی، احساس خودآگاهی،

^{۲۵}inter-relationship

^{۲۶}totality

سطح حساسیت به مسائل اجتماعی و کمک به آن‌ها در فهم این است که جامعه یک واقعیت است و به کنش‌های^۷ ما وابسته است.

واقعیت‌های اجتماعی برآمده از کنش‌های اجتماعی ما هستند و اگر عدم کارکردی در ساحت‌های متفاوت اجتماعی می‌بینیم باید اطمینان داشته باشیم که برآمده از تمامیت کنش‌های ماست. همانطور که پیش‌تر گفته شده، العطاس روشنفکران را راهبران فکری جامعه می‌داند و برای آن‌ها نقش کنشگری قائل است:

«... مسائل جامعه را توضیح می‌دهند و برای آن‌ها راه حل ارائه می‌دهند (و این کار از راه تولید) ... ایده‌ها و (پخش...) آن‌ها میان اعضای جامعه انجام می‌دهند.» (همان: ۹).

العطاس راهبری روشنفکران را این‌گونه تعریف می‌کند که روشنفکران از آنجا که می‌توانند مسائل اجتماعی را در میان‌نسبتی و تمامیت آن توضیح دهند توانایی راهبری دیگران را دارند. اگر تعریف راهبری روشنفکران این باشد باید پرسید کدام کنش‌ها و حل کدام مسائل تنها از عهده روشنفکران برمی‌آیند؟ آیا دیگر نخبگان آکادمیک و اساتید دانشگاه نمی‌توانند چنین نقشی در راهبری فکری ایفا کنند؟

براساس منطق العطاس از آنجا که ویژگی‌هایی که او برای روشنفکران برمی‌شمارد لزوماً در اینتلجنسیا یافت نمی‌شود، پاسخ به این پرسش منفی است. او این‌گونه به اینتلجنسیا ارجاع می‌دهد:

«... آن‌ها که آموزش مدرن و رسمی دیده‌اند، متخصصین و حرفه‌ای‌ها، و آن‌ها که از طرق دیگر به تحصیلات عالی دست پیدا کرده‌اند» (همان).

بنابراین واضح است که العطاس میان روشنفکران و اینتلجنسیا تمایز قائل می‌شد و به نظرش دومی از شایستگی کافی برای راهبری فکری برخوردار نبود (همان).

درواقع می‌دانیم به نظر العطاس روشنفکران باید از چشم‌اندازی میان‌نسبتی و دیدی همه‌جانبه برخوردار باشند. اما کدام مسائل نوعی هستند که اینتلجنسیا از پرداختن به آن‌ها ناتوان است؟ این پرسش مهمی است که تاکنون متفکران اجتماعی، تا آنجا که العطاس می‌گوید، به آن نپرداخته‌اند. تاکنون مطالعات اندکی درباره جامعه‌شناسی حقوق و فساد و حتی ایده‌های پساستعماری و استعمارزدایانه العطاس انجام شده، اما کم‌تر کسی به اندیشه او درباره نقش روشنفکران در جهان پساجهانی‌سازی شده پرداخته است. هنوز بر ما واضح نیست که رویکرد العطاس به جامعه‌شناسی روشنفکران چگونه است. او در فصل دوم (روشنفکران و

^۷acts

کارکرد آن‌ها) کتاب روشنفکران در جوامع در حال توسعه به شش ویژگی مسائل و کنش‌هایی که تنها روشنفکران قادر به پرداختن به آن‌ها هستند اشاره می‌کند. آن‌ها از این قرار هستند:

(۱) ... مسائلی که نمی‌توانند به دست متخصصین حل شوند، (۲) هیچ رشته‌ای نباید برای کار روشنفکری خط و خطوط تعیین کند، (۳) نگرش روشنفکران به مسائل نمی‌تواند از راه مهارت‌آموزی رسمی و رشته‌ای به‌عنوان مثال تعداد واحدها و سال‌های تحصیلی شکل بگیرد، (۴) ایژه کنش روشنفکری همیشه با بستر فکری و زیست گسترده‌تری، و همچنین با ارزش‌ها و تعهداتی بنیادین نسبت دارد، (۵) کار روشنفکری یک حرفه نیست و بنابراین نباید سوژه عناصری که به ظهور و توسعه حرفه‌ها می‌انجامد باشد، (۶) روشنفکر به گذشته، حال و آینده علاقه‌مند است (همان: ۱۰).

تحلیل این شش مسئله می‌تواند مشخصاتی را برای ما معین کند که قابلیت استفاده فرافرهنگی در مطالعه پدیده روشنفکری در جوامع مختلف را داشته باشد. العطاس به وضوح مشخص می‌کند که روشنفکر متخصص نیست و دارای بینشی جامع نسبت به مسائل اجتماعی بشر است. دومین نکته‌ای که می‌توانیم بفهمیم این است که تخیل روشنفکری طبیعت رشته‌ای ندارد و یک چشم‌انداز کلی از واقعیت است. با مطرح کردن چنین عقیده‌ای، العطاس روشنفکران را به‌عنوان یک سنخ اجتماعی می‌شناسد که ذاتی متولد نشدند و سازمانی ساخته نشدند. نکته مهم دیگر تمایزی است که سوژه مطالعه روشنفکر و متخصص باهم دارند. سوژه مطالعه روشنفکر مطالعه زندگی در کلیت آن است و آن‌ها مسائل را مانند متخصصان در دسته‌بندی‌های جدای اجتماعی/فرهنگی/سیاسی قرار نمی‌دهند. به نظر العطاس روشنفکران طبقه‌ای از متفکران هستند که به مسئله زندگی دیدی کلی دارند و این عمیقاً در میان‌نسبتی و تمامیت به‌عنوان ویژگی‌های جهان‌شمول روشنفکر در روایت او از روشنفکری ریشه دارد.

روشنفکران و مسائل ضروری و غیرضروری در زندگی اجتماعی

برای درک دیدگاه العطاس در رابطه با ارتباط میان روشنفکران و جامعه باید بر نقشی که عنصر آگاهی در زندگی یک فرد بازی می‌کند متمرکز شویم. به عبارت دیگر، اگر این استدلال را بپذیریم که تکامل انسان در کسب آگاهی است، می‌پذیریم که روشنفکر هم همین نقش را در بدن جامعه بازی می‌کند و بنابراین روشنفکر آگاهی^۸ جامعه است. جامعه بدون روشنفکران در خسران است.

^۸consciousness of a society

اما اینجا باید پرسید کدام آگاهی است که العطاس آن را در نسبت با مسائل حیاتی که زندگی بدون آن‌ها دشوار است قرار می‌دهد. استدلال العطاس نشان می‌دهد که جامعه هنگامی که دارای روشنفکران کارآمد باشد از امتیاز رسیدن به سطح مشخصی از آگاهی برخوردار می‌شود. بنابراین، کمبود روشنفکران سطح آگاهی جوامع بشری را پایین می‌آورد. جوامع بشری در نبود روشنفکران و در گمشدگی آگاهی گویی به کما می‌روند.

هرچند العطاس درباره پیچیدگی‌های آگاهی به‌شکل فلسفی و مفهومی بحث نمی‌کند، اما به‌خوبی آگاه است که در جامعه محروم از روشنفکران، مردم در زندگی جمعی خود توانایی تمیز دادن مسائل ضروری را از غیرضروری ندارند. چرا که در فهم او از بدن اجتماعی مأموریت روشنفکران ایجاد بینش در بین مردمان برای تشخیص ابعاد حیاتی و غیرضروری زندگی است. می‌توان چنین ادعا کرد که روشنفکران از نوعی قوه تخیل برخوردار هستند که می‌تواند «سطح مشخصی از آگاهی و بینشی درباره مسائل حیاتی» (همان: ۱۰) در اذهان و قلوب اعضای عادی جوامع بشری خلق کند. العطاس به دفعات درباره مسائل حیاتی که جامعه بدون آن‌ها به «برهوت روشنفکران» (همان: ۷) تبدیل می‌شود اشاره می‌کند. اما این مسائل حیاتی چه هستند و العطاس چگونه به آن‌ها اشاره می‌کند؟

هرچند العطاس درباره مسائل حیاتی بحث می‌کند، اما مقیاس تحلیلش جهانی و یا حتی کلی نیست. او بیشتر به مسائل محلی پرداخته است، اما واقعیت این است که این مسائل مختص به جوامع در حال توسعه نبوده و در تمامی جوامع معاصر جزو مسائل جهانی هستند. برای مثال، العطاس به کاهل بودن بومیان به‌عنوان یک مسئله حیاتی مختص به جوامع در حال توسعه اشاره می‌کند و بحث «کاهلی فیلیپینی‌ها» (همان: ۱۱) را آن‌گونه که خوزه ریزال^۹ به آن پرداخته پیش می‌کشد. العطاس این‌طور می‌نویسد:

خوزه ریزال ... روشنفکری پیش‌رو در زمان خود ... یکی از جالب‌ترین آثار درباره کاهلی فیلیپینی‌ها را نوشته است. آنقدر نویسندگان و حکمرانان به‌طور مستمر آسیایی‌ها را به تنبلی متهم کرده‌اند که آسیایی‌های بسیاری نیز آن را باور کردند. ریزال در ۱۸۹۰ این اتهام را می‌پذیرد، اما آن را به جای عوامل وراثتی به تاریخ ارتباط می‌دهد. واکنش روشنفکرانه او به این چالش جالب توجه است. علی‌رغم مربوطیت تز ریزال، او تقریباً از دیدگاه هیچ اینتلیجنسیای آسیایی را در این باره جویا نمی‌شود (همان: ۱۱).

^۹Jose Rizal

العطاس این‌گونه نتیجه می‌گیرد که اینتلیجنسیای آسیایی به‌دلیل عدم داشتن روح فلسفی^۲ و ویژگی بارز جوامع در حال توسعه است نمی‌تواند به روشنفکر تبدیل شود. به نظر من این نقد به جوامع در حال توسعه هرچند جالب توجه است، اما چنین ویژگی‌های محدود به این جوامع نیست. برعکس، عدم وجود روح فلسفی و روح روشنفکری هردو پدیده‌های جهانی هستند و می‌توانیم از چارچوب العطاسی برای تحلیل کاهلی روشنفکران در جوامع اروپایی، آمریکایی و روسی استفاده کنیم.

به عبارت دیگر، کاهلی روشنفکران نه یک همه‌گیری آسیایی بلکه یک پروبلماتیک جهانی و مسئله امروز است. مسئله حیاتی دوم که العطاس به آن اشاره می‌کند مسئله راهبری است. می‌توان ادعا کرد که مسئله راهبری از اساسی‌ترین مسائل در هر جامعه بشری بوده و چنین مسئله‌ای فنی نبوده و یک پروبلماتیک روشنفکری است. چرا وجود روشنفکران برای رشد جامعه حیاتی است؟ العطاس از ظهور گروهی از روشنفکران کارآمد به‌عنوان پیش‌شرطی برای رشد انسانی صحبت می‌کند و غیاب چنین طبقه‌ای آثار مخربی بر شرایط توسعه جوامع بشری خواهد داشت. او این نکته را چنین شرح می‌دهد:

«کمبود روشنفکران به معنای کمبود راهبری در حوزه‌های فکری زیر است: (۱) مطرح کردن مسئله، (۲) تعریف مسئله، (۳) تحلیل مسئله، و (۴) حل مسئله. حتی مطرح کردن مسئله خود یک مسئله روشنفکری است. جامعه بدون داشتن روشنفکران مؤثر نمی‌تواند در جایگاه مطرح کردن مسائل باشد» (همان: ۱۵).

این چهار بُعد برای درک مفهوم‌سازی العطاس از روشنفکران اهمیت ویژه‌ای دارد. این پرسش‌ها هرگز و با هیچ استاندارد محلی نیستند و ماهیت کلی دارند که شامل تمامی جوامع انسانی بر روی زمین می‌شود. جنونی (جنگ‌های جهانی، همه‌گیری، قحطی، زیست‌بوم‌کشی، نسل‌کشی، خودکشی، استعمار، بی‌عدالتی، نژادگرایی و ...) که اکنون در آن زندگی می‌کنیم عمیقاً وابسته به مسئله راهبری در مقیاس جهانی و تخیل دوباره مفهوم روشنفکری در ارتباط با راهبری آن‌گونه که العطاس ترسیم می‌کند است. پس مشکل کجاست؟ هرچند این پرسش ممکن است ساده به نظر بیاید، اما به نظر العطاس حتی مطرح کردن چنین مسئله‌ای خود مسئله روشنفکری است. اگر به این جنون جهانی العطاسی بنگریم متوجه می‌شویم که این مسئله را نمی‌توانیم حل کنیم و این درد بشری را درمانی نیست، چراکه از پرسیدن پرسش درست و سپس مطرح کردن دقیق مسئله ناتوانیم. هنگامی که در جایگاه

^۲philosophic spirit

مطرح کردن پرسش درست نباشیم، طبیعی است که نتوانیم سیاست‌گذاری‌های مؤثری را نیز تدوین کنیم و درواقع تمامی راه‌حل‌های سیاسی ما زیان‌آور و خصمانه خواهند بود.

العطاس راهبری را به‌عنوان شایستگی برای روشنفکران به رسمیت می‌شمارد و اذعان می‌کند که خلأ آن در هر جامعه‌ای باعث می‌شود راهبری آن جامعه نتواند پرسش درست را مطرح کند، مسئله را تحلیل کند و بدتر، از یافتن راه حل برای آن ناتوان است. چراکه تنها در صورتی می‌توان این چهار مهارت را کسب کرد که زندگی را در تمامیت و میان‌نسبتی خود ببینید. اما بیشتر راهبران معاصر دنیا فاقد این ویژگی‌ها هستند و بنابراین زندگی را دسته‌بندی می‌کنند و از درک ابعاد مختلف زندگی در تمامیت خود ناتوان هستند. برای مثال، دانشمندان سال‌هاست دربارهٔ زیست‌بوم‌کشی به‌دلیل انتشار گاز کربن در اتمسفر و مصرف سوخت‌های فسیلی و دیگری عوامل هشدار داده‌اند. اما حاکمیت سیاسی جهانی از لحاظ ذهنی و به‌دلیل توسعهٔ تکنو - سرمایه‌داری^۱ از دیدن جهان در تمامیت خود و میان‌نسبتی زندگی ناتوان است.

اگر تعریف العطاس از راهبری را به‌عنوان نوعی متولی بودن روشنفکری در نظر بگیریم، قادر خواهیم بود حاکمیت تکنو - سرمایه‌دارانهٔ جهان را - که زندگی را به وضعی دوزخی هدایت می‌کند - نقد کنیم. اگر توافق کنیم که «روشنفکران کارآمد نیاز توسعه هستند» و سپس مفهوم توسعه را به شکلی متفاوت از پارادایم تکنو - سرمایه‌دارانهٔ آن تعریف کنیم به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که مسئلهٔ راهبری روشنفکری در دیدگاه العطاس تنها یک دغدغهٔ محلی و محدود به جوامع در حال توسعهٔ آسیایی نبوده است.

برعکس، دغدغهٔ او دربارهٔ ظهور گروهی از روشنفکران کارآمد را باید به گونه‌ای بازتفسیر کرد که پارادایم توسعه از ایدئال‌های برادری، آزادی، برابری^۲ و رشد پایدار جدا نباشد. برای فراتر رفتن از این طبقهٔ توسعه‌گرا (و متفکران هم‌دستشان)، روشنفکران باید درست همانگونه که العطاس تأکید دارد قادر باشند که فرمان راهبری در عرصه‌های فکر زیر را به‌دست گیرند: (۱) مطرح کردن مسئله، (۲) تعریف مسئله، (۳) تحلیل مسئله، و (۴) حل مسئله. العطاس این چهار عنصر را در بستر محلی مالزی تعریف می‌کند ما باید آن را ساختارشکنی کرده تا بتوانیم در بستر و مقیاسی جهانی و انسانی به‌کار ببندیم.

اگرچه می‌توان ادعا کرد که مفهوم «راهبری روشنفکران» به شدت مورد نزاع است و باید در نسبت با مفهوم نزاع طبقاتی تحلیل شود. چنین استدلالی به این معنی است که در واقع در سطح جهانی با انواع مختلفی از روشنفکران مواجه هستیم که وفاداری‌های مختلفی به صاحبان

^۱techno-capitalist

^۲fraternity, liberty, equality

قدرت، ایدئال‌های غالب و ایدئولوژی‌های هژمونیک دارند. به عبارتی نباید این چهار مسئله‌ای را که العطاس بیان می‌کند در نسبت با روشنفکران مختلفی فهمید که آن‌ها را براساس ایدئولوژی خود پروبلماتیزه می‌کنند. العطاس ساحت مفهومی خود را در سطح جهانی توسعه نداد، اما مفاهیم و پروبلماتیک او پتانسیل بزرگی برای به‌کار گرفته شدن در معنایی کلی‌تر دارد.

آیا واقعاً این‌گونه است؟ آیا دیدگاه العطاس درباره روشنفکران اهمیت کلی و جهان‌شمول دارد؟ برای مثال برای ژان پل سارتر روشنفکر کسی است که در مسائلی که لزوماً به او مربوط نمی‌شود دخالت می‌کند؛ برای نوام چامسکی روشنفکران کمیساریای سیاسی هستند؛ ادوارد سعید روشنفکر را کسی می‌بیند که بتواند شجاعانه در برابر قدرت حقیقت‌گویی کند و در سمت به حاشیه رفته، بازنمایی نشده و فراموش‌شده بایستد؛ برای علی شریعتی روشنفکران سلسله پیامبران‌اند و طرفداران مطرودین. آیا تعریف العطاس هم از چنین کلیتی برخوردار است و یا مشخصاتی دارد که معطوف به جوامع در حال توسعه است؟

این چارچوب استدلالی العطاس از آنجا برای ما جالب است که با استفاده از آن به‌عنوان یک چارچوب مفهومی می‌توان به بحث نظری درباره عاملیت روشنفکران در شکل جهان‌شمول پرداخت. در این صورت پرسش ما با پروبلماتیک العطاس تفاوت پیدا می‌کند. او به روشنفکران کارآمد به‌مثابه یک گروه در جوامع در حال توسعه علاقه‌مند بود و ما به ساختارشکنی این مفهوم و گروه روشنفکران به‌عنوان یک «نیاز جهان‌شمول» فکر می‌کنیم. گفتمان‌های نظریه اجتماعی باید این باز - مفهوم‌سازی را انجام دهند. این امر از آنجایی اهمیت پیدا می‌کند که نیازی جهان‌شمول به روشنفکری آن‌گونه که می‌تواند در دیدگاه العطاس تعریف شود با چشم‌انداز اروپامحور از روشنفکری آن‌گونه که در سنت روشنفکری^{۳۳} اروپای قرن ۱۷ و ۱۸ تعریف شده است مغایر خواهد بود.

العطاس در روشنفکران در جوامع در حال توسعه «نیاز روشنفکری»^{۳۴} را در «دسته‌بندی» جهان‌شمول قرار داده و با تأکید بر این‌که تولد گروه روشنفکران که امر وارداتی غربی نیست، درک خود را از فلسفه تاریخ ترسیم می‌کند:

«اجتماع روشنفکران در یونان باستان، قرون وسطای اسلامی، رنسانس، هند و چین باستان و جغرافیاهای دیگر توسعه یافت» (۱۹۷۷: ۵۳).

در درک او از فلسفه تاریخ، مفهوم پیشرفت مفهومی خطی نیست و قصه تفکر بشر درباره بودگی اجتماعی و زندگی خود یک کالای غربی نیست. برعکس، داستان رشد بشری رخدادی

^{۳۳}enlightenment tradition

^{۳۴}intellectual need

تاریخی پیچیده است که نمی‌توان آن را به تاریخ‌نگاری مدرن غربی تقلیل داد. اجتماع روشنفکران منشأ چندچهره دارد و شکل‌گیری و توسعه خود را مدیون تمامی تلاش‌های انسانی فراتر از فرهنگ، تمدن، اعصار و جوامع است.

هنگامی که به تاریخ شهرهای ایران باستان، چین، هند، رم، یونان و قرون وسطای اسلامی می‌نگریم می‌توانیم اصناف اجتماعی متفاوت و فرم‌های پیچیده و مشخصی از انجمن‌های اجتماعی را که در امپراتوری اسلام در آفریقا، اروپا و آسیا ظهور کرده‌اند از هم تمیز دهیم. این تمایز ضرورت ظهور گروه‌های روشنفکران را مشخص می‌کند.

العطاس این‌گونه استدلال می‌کند که جوامع پیچیده مسائل پیچیده دارند و تز او ادعا می‌کند که در مواجهه با چنین مسائل پیچیده‌ای وجود طبقه اجتماعی را که بتواند درباره این مسائل بیندیشد و آن‌ها را حل کند طلب می‌کند. نبوغ جامعه‌شناسانه العطاس تلاش برای توضیح این پروبلماتیک به جای تحلیل سوژکتیو آن است. چه چیز این رویکرد جامعه‌شناسانه است؟ در ادبیات معاصر جامعه‌شناسانه درباره روشنفکری کسی درباره جامعه‌شناسی روشنفکران در دیدگاه العطاس کاری انجام نداده و بنابراین برای انجام این مهم باید به‌شکل مستقیم به متونی که او خود نوشته است مراجعه کنیم.

او در روشنفکران در جوامع در حال توسعه نشان می‌دهد که در تحولات نظام اجتماعی پیچیده فرم‌های جدیدی از مسائل ظهور می‌کنند که چنین پروبلماتیکی به خلق شرایط ضروری تولد متفکران^{۵۳} می‌شود. العطاس نسبتی جامعه‌شناسانه میان پیچیدگی‌های اجتماعی و تولد متفکران برقرار می‌کند. این نسبت اهمیتی جهان‌شمول دارد و می‌تواند در فرهنگ‌ها و تمدن‌های متفاوت مورد کاوش قرار بگیرد.

بنابراین در قرائت العطاس از روشنفکری، جامعه روشنفکری را نباید براساس قرائتی غربی از تاریخ فهمید و می‌توان فهم او از روشنفکری را در بستری جهان‌شمول و در جوامع توسعه‌یافته نیز به کار گرفت. العطاس این فرصت را به‌وجود می‌آورد که پارامترهای مفهوم روشنفکران را فراتر جوامع آسیایی بسط دهیم و حتی در جوامع غربی که درگیر فرم‌های متفاوتی از واماندگی فرهنگی^{۵۴} است به کار بندیم. از این واماندگی‌ها می‌توان به‌عنوان «غیاب سنت‌های روشنفکری کارآمد»^{۵۵} آن‌گونه که العطاس به آن اشاره و آن را شرح می‌دهد نظریه‌پردازی کرد.

^{۵۳}birth of thinkers

^{۵۴}cultural lags

^{۵۵}the absence of functioning intellectual traditions

نتیجه‌گیری

نگارنده معتقد است این مقاله قدم‌های اولیه را برای پژوهش‌های عمیق‌تر درباره مسئله روشنفکران در سطحی جهانی براساس دیدگاه العطاسی برمی‌دارد. تلاش کردیم جنبه‌های مختلفی از این رویکرد جامعه‌شناسانه را پررنگ کنیم، اما نباید تصور کرد که کار اینجا به اتمام رسیده است. برعکس، آنچه در این مقاله انجام دادیم تلاشی تجربی برای نور تاباندن به اهمیت یکی از خلاق‌ترین نظریه‌پردازان اجتماعی پسااستعماری است که آنطور که شایسته‌اش بود مورد توجه نظری قرار نگرفته است. به دیالکتیک مرکز - پیرامون به‌عنوان یکی از دلایل اصلی این غفلت سیستماتیک نپرداختیم. اما روشن است که اکنون که در وضعیت جهانی رعب‌آوری هستیم و بیشتر از همیشه به راه‌حل‌ها نیاز داریم، بیشتر از قبل به روشنفکران بلندپرواز و نظریه‌پردازان انتقادی مانند سید حسین العطاس نیاز داریم. قدم بعدی شاید مطالعه تطبیقی نظریه‌پردازان اجتماعی مانند آبراهام ماسلوف،^{۳۸} نیکولای بردایو،^{۳۹} علی شریعتی، علامه محمدتقی جعفری، والتر بنیامین،^{۴۰} مالکوم ایکس،^{۴۱} فرانتس فانون،^{۴۲} رودولف زیبرت،^{۴۳} آنتونیو گرامشی،^{۴۴} اریک فروم^{۴۵} و آثار و ایده‌های سید حسین العطاس باشد. شکی نیست که آینده بشریت در گرو گفت‌وگوی بین تمدنی و ساخت نظریه اجتماعی بین‌تمدنی است که بتواند بشریت را به هم نزدیک‌تر کند و تشابهاتی پیدا کند که وجود ما را انسانی کرده‌اند.

منابع

- Alatas, S. H. (1977) *Intellectuals in Developing Societies*. Frank Cass: London,.
- Grafton, A. (2006) "The History of Ideas: Precept and Practice, ۱۹۵۰-۲۰۰۰ and Beyond", *Journal of the History of Ideas*, No. 67 (1): 1-۳۲.

^{۳۸}Abraham Maslow

^{۳۹}Nikolay Berdayev

^{۴۰}Walter Benjamin

^{۴۱}Malcolm X

^{۴۲}Frantz Fanon

^{۴۳}Rudolf Siebert

^{۴۴}Antonio Gramsci

^{۴۵}Erich Fromm

- Cupples, J.; Grosfoguel, R. (2019) *Unsettling Eurocentrism in the Westernized University*, Routledge: Oxfordshire.
- Herzen, A. (1956) *Selected Philosophical Works*, Moscow: Foreign Language Publishing, 336-337.